

## سادات در عصر تیمور

دکتر علیرضا کریمی / ابراهیم فتاحی سلامت

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه تبریز

### چکیده

سادات در عصر تیمور به عنوان یک قشر مطرح و مهم اجتماعی جلوه‌گر شدند. تیمور لنگ یکی از بزرگ‌ترین جهان‌گشایان تاریخ ایران، به این قشر اعتنا و اعتبار خاصی قایل بود. او از سادات برای مقاصد مختلف سیاسی، فرهنگی و غیره نهایت بهره‌برداری را نمود. بسیاری از سادات برای تیمور نقش‌هایی همچون سفیر، جاسوس، راهنما، مرشد و معلم اخلاق را ایفا نمودند. در عوض، تیمور نیز نه تنها تیغ قتل عام خود را از سر سادات برداشت، بلکه در مواردی امکانات ویژه‌ای نظیر سیورغال و متولی‌گری اوقاف را به آنها اختصاص داد. سادات در بین مردم اعم از شیعه و سنی بسیار محترم و معزز بودند. الطاف فراوان تیمور نسبت به سادات باعث تلطیف موضع آنها نسبت به تیمور و حکومت او و به تبع آن، موضع مطلوب‌تر مردم نسبت به حکومت او شد. بی‌تردید، منزلت فراوان سادات در دوره تیمور از علل گسترش مذهب شیعه اثناعشری در آن عصر محسوب می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** تیمور، سادات، سیدها، قشر اجتماعی.

## مقدمه

دورهٔ تیمور لنگ به واسطهٔ گسترش قلمرو سیاسی، لشکرکشی‌های فراوان او و نیز تخریب‌ها و قتل عام مردم شهرهای مختلف در فلات ایران و نقاط دیگر جهان، یکی از ادوار مهم تاریخ ایران محسوب می‌شود.

موفقیت‌های فراوان تیمور ضمن برانگیختن تعجب همگان، محققان را نیز بر آن داشته تا به بررسی علمی اعمال او و موفقیت‌های مزبور بپردازند. بی‌تردید، بخش زیادی از دلایل موفقیت او در قابلیت‌های شخصی او نهان است. برخی مواضع اعتقادی و اجتماعی تیمور در تحقق توفیقات او نقش بسزایی داشته‌اند. توجه ویژه تیمور به سادات به عنوان یکی از اقشار جامعهٔ ایران آن روز، از دلایل کامیابی او در برنامه‌هایش می‌باشند. البته سادات به دلیل انتسابشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته مورد اعتنا و اعتبار مردم بوده‌اند. اما اعتبار این قشر در جامعهٔ ایران از زمان ایلخانان رو به فزونی گذاشت و در زمان تیمور این اعتبار بیش از گذشته گردید. توجه ویژه تیمور به این قشر از جامعه نیز عمدتاً در همین زمینه قابل توضیح است. او از همان آغاز تلاش برای تحصیل قدرت، احترام خاصی را برای این خاندان قایل بود. سادات نیز در مسیر تقویت و اعتبار بیشتر تیمور کمک‌های فراوانی به او نمودند. آنها اخبار بسیاری از سرزمین‌های مختلف را برای تیمور ارسال می‌کردند که این اخبار تیمور را در موفقیت‌آمیز بودن لشکرکشی‌هایش یاری می‌داد. از آن رو که سادات مورد اقبال عموم بودند، در مواردی از سوی تیمور به سوی بزرگان شهرها و فرماندهان استحکامات فرستاده می‌شدند تا مدافعان به اعتبار و احترام آنها از دفاع در مقابل تیمور منصرف شوند. تیمور از سادات برای مجاب کردن مردم و علمای آنها نهایت استفاده را می‌برد. چنانچه تیمور عزم تسخیر شهرهایی را می‌نمود و مردم آن شهرها از تسلیم شدن خودداری می‌کردند، به استثنای ساداتش اکثر آنها را قتل عام می‌کرد. البته مردم نیز در برخی موارد سادات را وسیلهٔ مصالحه با تیمور و ممانعت از طغیان غضب او قرار می‌دادند.

## تیمور و سادات در آغاز قدرت‌گیری

سادات، قبل از تیمور، بین مردم ایران از محبوبیت بی‌نظیری برخوردار بودند؛ از این‌رو اعتبار سادات در بین مردم حتی به قبل از گسترش تشیع در ایران باز می‌گردد. اعتبار سادات در بین مردم، در دوره مغول رو به تزاید گذاشت (کریمی، ۱۳۸۹). در قرن هشتم، سادات در ناحیه گیلان موفق به تأسیس حکومتی حدوداً دو‌یست ساله شدند (کنارردودی و نعیمی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۷-۱۷۸). تیمور در سال ۷۶۲ق از سوی تغلق تیمورخان پادشاه قسمت شرقی ممالک اولوس جغتای، حکومت ناحیه کش و توابع آن را که به صورت ارثی در دست طایفه برلاس (طایفه تیمور) بود به دست آورد. چون تغلق تیمور ناگزیر از مراجعت به مملکت اصلی گردید و امرایش نیز در نگاه داشتن ماوراءالنهر از خود بی‌لیاقتی نشان دادند، تمام خطّه ماوراءالنهر را از ساحل جیحون تا سمرقند به تیمور سپرد (اقبال، ۱۳۶۰، ص ۲۲) و این امر ابتدای اقبال تیمور بود. بدین ترتیب، تیمور بر ماوراءالنهر تسلط یافت و در رمضان سال ۷۷۱ق به مساعدت امرا و سادات و علما و اعیان ماوراءالنهر در بلخ تاج‌گذاری کرد (خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۴۱۹). وی از آنجا به سمرقند آمد و آن شهر را پایتخت خود قرار داد. در قضیه تاج‌گذاری تیمور باید گفت که سید برکه، یکی از سادات معتبر، نقش مهمی در جلوس تیمور بر تخت سلطنت ایفا کرد. او به همراه شماری دیگر از سادات و علمای ماوراءالنهر «یک‌دل و یک‌زبان گشته، حضرت صاحبقرانی را که در تقویت دین و تمشیت مسلمانی از سلاطین عصر ممتاز بود شایسته پادشاهی جهان‌بانی دانسته...» (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۵۷). وی به همراه جمعی دیگر از بزرگان و علما و مقامات سیاسی - نظامی نظیر خواندزاده ابوالمعالی و اعیان امرای ایل جغتای مثل امیر شیخ ولد بیان سلدوز و امیر زنده حشم اپروی و... چنین موافقت و تأیید نمودند که تیمور را بر سریر سلطنت بنشانند و از این‌رو، سرداران مطابق رسم و عادت زانو زده، زبان به دعا و ثنا گشودند و علما نیز تاج شاهی را بر سر «صاحبقران» نهادند و

با وی پیمان و عهد بستند و بیعت خویش را آشکار نمودند (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۱۸۰-۱۹۴ / یزدی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۵۷). تیمور پس از تاج‌گذاری نیز در گسترش قلمرو خود از توصیه‌ها و امیدبخشی‌های سید بر که نهایت استفاده را کرد. تیمور پس از آنکه سید بر که بدو طبل و لوا داد، قاطعانه به گردآوری سپاه پرداخت (منز، ۱۳۷۷، ص ۷۶).

به نظر می‌رسد ارادت و حمایت تیمور نسبت به سادات بیشتر جنبه سیاسی داشته است؛ چراکه در مواردی تیمور برای رسیدن به مقاصد سیاسی و نظامی حتی سادات را فدای خواسته خود می‌کرد. تیمور به منظور تصرف مازندران، سادات حاکم بر آن منطقه را به بهانه‌های واهی مورد حمله قرار داد. وی در حمله به مازندران بهانه مذهبی داشت؛ زیرا مرعشیان، فرمانروایان آن سامان، شیعه بودند. وی برای برانداختن شیعیان، آنها را متهم به الحاد و سب صحابه نموده، به آنجا حمله کرد (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۲۳۱). پس از تسلیم سید کمال‌الدین مرعشی و تصرف قلعه ماهانه‌سر، خطاب به وی گفت: «من به ولایت شما جهت مال و ملک شما نیامدم، به سبب آن آمده‌ام که مذهب شما بد است. حیف باشد که شما دم از سیادت بزنید و مذهبی داشته باشید که لایق مسلمانان نباشد» (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۱، صص ۳۸۵ و ۴۱۳-۴۱۴). البته بر سادات آن عصر بهانه‌جویی تیمور در حمله به آنها از طریق اتهام‌زنی کاملاً مکشوف بود. این مهم از نامه سادات گیلان نیز به‌وضوح قابل درک است. سید علی کیا از سادات گیلان در جواب نامه‌ای به تیمور - که وی را دعوت به انقیاد نموده بود - ظلم و ستم وی را دلیل بر کفر وی دانست و گفت: «با افعالی که بر مسلمانان اطراف روا داشته و صورتی که با بندگان خدای متعال به ظهور آمده است، از قتل و غارت و سوخت و تاز و اسیر و غیره‌ها معلوم شد که این معنی دین و دیانت نیست چه بر کفار غیر علت باشند مثل این حرکات جایز نیست و انبیا و اولیا رخصت نداده‌اند... به تخصیص با مسلمانانی که اهل قبله باشند» (نوابی، ۱۳۵۶، ص ۱۳۷).

این اتهام‌زنی به سادات گیلان و مازندران، پاسخ متقابل را می‌طلبید؛ از این‌رو، خود تیمور نیز متهم گردیده بود. برخی تیمور را به همان بت‌پرستان قدیم ماوراءالنهر منتسب می‌کردند. در نظر آنان، مردم این ناحیه وحشی و نیمه بت‌پرستانی بودند که باید برای جهاد، علیه آنها نیرو تجهیز کرد (لمب، ۱۳۳۴، ص ۱۸۴).

تیمور نه تنها حکومت‌های سادات در گیلان و مازندران را برای خود خطرناک می‌دید و علیه آنها با خشونت برخورد می‌کرد، بلکه در مواردی نسبت به سیدی معتبر و بی‌اعتنا به دنیا که بین مردم محبوبیتی چشمگیر داشت نیز احساس خطر می‌نمود و با او برخوردی دفعی می‌کرد. برای مثال، هنگامی که مریدهای شاه نعمت‌الله ولی در حدود توران و خوارزم به طور قابل توجهی افزایش یافتند، بعضی از پیرامونیان تیمور از جمله امیر کلال بخاری، سعایت او را کرده و وی را به سبب کثرت یاران و مریدان، خطرناک خواندند و گفتند که او ممکن است علیه حکومت خروج نماید. تیمور نیز مصلحت را در آن دید که از او بخواهد سرزمین خود را ترک نماید (فرزام، ۱۳۵۱، ص ۹). این نکته گواه آن است که در دوره تیمور، سادات در بین مردم شاید معتبرترین قشر اجتماعی محسوب می‌شدند. سید نعمت‌الله پس از ترک محل به شیراز رفت. او در آنجا نیز مورد استقبال سادات و عموم مردم قرار گرفت. وی در شیراز مورد استقبال علمای شهر، مانند سید شریف جرجانی، قرار گرفت و به هنگام شرکت در نماز جمعه، به علت علاقه به سادات آنچنان جمعیتی در نماز حاضر گردیدند که «سید [شریف] در آن میان گم شد و نزدیک بود که از این غوغا هلاک شود و در این موقع بود که شاه نعمت‌الله دست وی را گرفت و سید گفت: اگر امروز نعمت‌الله دست شریف را نگرفتی پایمال و هلاک بود» (معصوم علی‌شاه، ۱۳۴۵، ج ۳، ص ۸-۹).

با این حال، در مناطقی که حمایت از سادات برای وی منافی به همراه داشت از آنها پشتیبانی می‌کرد. این مهم به ویژه در خراسان قابل رؤیت است. تیمور در

خراسان، که علاقه به خاندان پیامبر از قدیم حتی پیش از ابومسلم خراسانی در آنجا دیده شده بود، به منظور جلب حمایت مردم خود را حامی سادات نمایاند (بارتلد، ۱۳۳۶، ص ۴۲). در هنگام عزیمت تیمور به سبزوار و پس از آنکه سبزوار را فتح نمود، به دیدار پیر فرزانه‌ای به نام سید محمد رفت و از او برای تسلط بر خراسان راهنمایی خواست (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۲۸-۲۹). تیمور خود در تزویرات در باب احترام نسبت به سادات اشاره دارد. او در تزوک یازدهم از همین قسمت می‌گوید: «تزوک طوایفی که از ترک و تاجیک و عرب و عجم به درگاه من التجا آوردند، چنین کردم: اول امر نمودم که هر طایفه و هر طبقه را که سادات و علما باشند اعزاز و احترام نمایند» (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۲۱۶).

او در فتح بسیاری از شهرها و ولایات سادات را از قتل عام معاف می‌داشت. تیمور هنگام فتح عراق عرب همین سیاست را اجرا نمود، به گونه‌ای که «غیر از سادات و علما کسی از آن بلیه نجات نیافت» (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۳۲۱). در ماجرای فتح شهر تلمبی در هندوستان نیز به دستور تیمور، سادات از غارت و کشتار جان به‌در بردند (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۴۶). او در جریان فتح شام نیز از قتل سادات بسیاری خودداری کرد، اما دستور داد آنها را به ماوراءالنهر انتقال دهند (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۱۶۶). در مواردی، هنگام فتح شهرها، اهالی شهر سادات را به عنوان شفیع خود به نزد تیمور می‌فرستادند تا از غضب تیمور مصون گردند. هنگامی که شهر حلب در محاصره سپاه تیمور قرار داشت، حاکم آنجا به مردم گفت: «اگر مصلحت دانید در انقیاد و اطاعت او در آییم و سادات و علما را که پیش او حرمتی تمام دارند وسیله سازیم و پیشکش‌های لایق و تبرکات مناسب مصحوب ایشان فرستیم، شاید که عنان توجه از این صوب بگرداند و خانمان و ناموس ما به سلامت بماند» (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۲۲۱). در نیمه دوم قرن هشتم، سادات در مواردی مسئولیت ابلاغ شکایت‌ها و درخواست‌های مردم به حاکم را به عهده می‌گرفتند. برای مثال، هنگامی

که در سال ۷۷۹ق شاه شجاع بن مظفر در قصر زرد در شیراز اقامت داشت، امیر سیدشریف جرجانی درخواست ملاقات با شاه را نمود. چون شاه وی را به حضور طلبید، وی به فوریت نامه‌ای مشتمل بر عریضه‌ها و شکایات مردم را از بغل بیرون آورد و به دست شاه شجاع داد و چون شاه او را شناخت، رسم تکریم را به جا آورد و او را همراه خود به شیراز برد و منصب تدریس دارالشفاء را بدو تفویض نمود (سمرقندی، ۱۹۴۶م، ج ۲، ص ۱۶۹). طبعاً تیمور نیز به دلیل ارادت عموم جامعه نسبت به سادات، متوجه آنها بود. از این رو، پس از فتح مناطق مختلف به هنگام برپایی بارعام و در تشریفات دربار، سادات را جایگاهی خاص می‌داد. در این مواقع، سادات معمولاً در طرف راست تخت تیمور می‌ایستادند (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۳۲۸). تیمور در تزویرات به این نکته اشاره کرده و چنین می‌گوید: «طایفه سادات، علما، مشایخ و فضلا را به خود راه دادم و همیشه به بارگاه من آمد و شد نمودند و مجلس مرا به زیب و زینت نگاه می‌داشتند. مسائل علوم دینی، حکمی و عقلی مذکور می‌ساختند و مسائل حلال و حرام از ایشان استفسار می‌نمودم» (همان، ص ۲۰۴).

### مناسبات تیمور و سادات

سادات به دلیل خویشی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، همواره مورد لطف و محبت مردم بودند و حکام تازه‌مسلمان مغول نیز در این زمینه اهتمام زیادی به خرج می‌دادند. پس از ایلخانان مغول، تیمور گورکان که خویش را وارث آن امپراتوری می‌دانست، بسیاری از ابعاد سیاست ایلخانان، از جمله توجه و احترام به سادات را ادامه داد. تیمور همواره خود را حامی و ناجی سادات می‌دانست و همیشه سعی می‌کرد آنها را به گرد خویش جمع کند و هرگاه شهری را فتح می‌کرد، سادات را مورد نوازش قرار می‌داد و بزرگانشان را به سمرقند دعوت می‌کرد و امکانات و امتیازات زیادی را به آنها تخصیص می‌داد و بسیاری از مناصب دینی مانند صدارت، قضاوت، و نقابت سادات

را به ایشان واگذار می‌کرد. او ظاهراً احترام به خاندان پیامبر را جزو وظایف خود می‌دانست و در تزوگات، مکرر شأن و ارزش آنها را ستوده است؛ چنان‌که می‌گوید: «اول امر نمودم که هر طایفه و طبقه را که سادات و علما باشند، اعزاز و احترام نمایند» (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۲۱۶). تیمور اینان را به مثابه حامیان دین محمدی ﷺ و مفسران وحی الهی و حافظان شریعت محمدی می‌دانست که وارث علوم انبیا و مرسلین‌اند و افراد، علوم دینی و فرائض اسلام را از ایشان می‌آموزند (همان، ص ۱۹۲). تیمور از همان بدو قدرت خود، سعی کرد حمایت سادات را به دست آورد. اولین اقدام او در این زمینه، آزاد نمودن سادات از اسارت قبایل غارتگر ازبک در ماورالنهر بود (همان، ص ۲۶) و بدین وسیله، خود را حامی و ناجی سادات دانست. تیمور زمانی که پس از مدتی سرگردانی و اسارت به دست ازبکان و ترکمن‌ها، با وساطت جانی بیک قربانی آزاد شد، از ماوراءالنهر به خراسان رفت و در ماخان<sup>۱</sup> اولین گروه سادات به او پیوستند (همان، ص ۴۰).

قدرت‌گیری واقعی سادات در دربار تیمور زمانی آغاز گشت که سید برکه به او ملحق شد. این واقعه در سال ۷۷۱ق زمانی روی داد که تیمور برای جنگ با امیرحسین، مهم‌ترین رقیبش، از شهر کش به سوی بلخ، مرکز قدرت وی، می‌رفت و در نزدیکی ترمذ، سید برکه به او پیوست. تیمور تمام درآمد اوقاف را در اختیار او قرار داد. سید نیز در عوض طبل و علم را که از نشانه‌های سلطنت بودند به تیمور داد (شامی، ۱۹۵۶م، ص ۵۷ / سمرقندی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۴۱۵). پس از فتح بلخ و پایان قدرت امیرحسین، تیمور در بلخ با حضور مؤثر سید برکه و سید ابوالمعالی و سیدعلی‌اکبر از خان‌زادگان ترمذ، رسماً به تخت سلطنت ماوراءالنهر جلوس کرد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶، ص ۷۹-۸۰ / خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۴۱۹) و در واقع، حضور سید برکه و دیگر سادات

۱. ماخان در حدود ایبورد قرار داشت و جزو مرو و شاهجان بود.



در مراسم تاج‌گذاری به منزله تأیید شرعی حکومت تیمور و در نتیجه، افزایش احترام سادات در نزد تیمور بود. چون مردم نیز از این احترام به سادات آگاه بودند، هرگاه وی عزم تسخیر شهری می‌نمود، سادات را برای طلب امان نزد تیمور می‌فرستادند که همیشه مورد احترام واقع می‌شدند. برای مثال، در سال ۷۸۸ق، به هنگام تسخیر تبریز، مردم شهر سیدمحمد کججی را برای طلب امان نزد تیمور فرستادند که مورد احترام تیمور واقع و به مردم شهر امان داده شد (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۲۹۰). در هنگام فتح دهلی نیز بزرگان سادات شهر به استقبال تیمور آمدند و طلب امان کردند که مورد پذیرش واقع شد (همان، ج ۲، ص ۹۰-۹۱). مواردی از این قبیل در جریان لشکرکشی‌های تیمور مکرر دیده شده است.

تیمور هنگام فتوحات نسبت به سادات ملاحظاتی را در نظر می‌گرفت و آنها را از نهب و غارت و قتل سپاهیان مصون می‌داشت (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۴۵۸) و هرگاه بر شهری دست می‌یافت معمولاً مالیاتی بر ساکنان آنجا تحمیل می‌کرد و تنها سادات از پرداخت آن معاف می‌شدند؛ چنان‌که پس از شکست شهاب‌الدین مبارک، حاکم مولتان و تصرف آن شهر، به مردم آنجا مالیاتی تحمیل شد که تنها سادات از پرداخت آن معاف شدند (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۳۷). این طبقه اجازه داشتند هر وقت بخواهند به دربار آمد و شد نمایند و از این‌رو، ضمن مطلع شدن از اخبار داخلی دربار، در بسیاری از جریان‌های سیاسی ایفای نقش می‌کردند. تیمور آنها را به حضور می‌پذیرفت و با آنان دمساز می‌گشت (کلاویخو، ۱۳۶۶، ص ۲۳۶) و بسیاری از شفاعت‌های سادات را می‌پذیرفت. هنگامی که تیمور در صدد برآمد برای تعریض یک خیابان در سمرقند برخی از خانه‌ها را ویران سازد، گماشتگانش بدون جلب نظر صاحبان منازل در معرض تخریب، این تصمیم را عملی کردند، اما آنها تنها راه جلب نظر تیمور را در شفیع قرار دادن سادات دیدند. از این‌رو، جمعی از مردم ناراضی، تصمیم گرفتند شکایت خود را از طریق سادات به سمع تیمور برسانند. یکی از

سادات موضوع را با تیمور در میان نهاد. تیمور در ابتدا از این موضوع خشمگین شد؛ چون تمام سمرقند را مال خود می‌دانست و نظرش این بود که هر طور بخواهد با شهر رفتار خواهد کرد. اما پس از مدتی، وساطت سادات را پذیرفت و قول داد که موضوع را بررسی کند و اگر از کسی به ناحق چیزی گرفته شده تاوان آن را بپردازد (همان، ص ۱۴۹).

### نقش سادات در پیروزی‌های تیمور

بزرگان ساداتی که تیمور به سمرقند فرستاد، در بسیاری جهات یاریگر وی در پیشبرد اهدافش بودند. نمونه بسیار بارز آن، سید برکه است. خود تیمور نیز به این قضیه اشاره کرده و گفته است: «برکتی حاصل نکردم، مگر به یاری برکه» (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۹). تیمور سعی می‌کرد خود را مروج و مجدد دین اسلام معرفی کند و فتوحات خود را با این شیوه توجیه کند. ساداتی که در اطراف وی بودند، بر این ادعا صحه می‌گذاشتند. میرسید شریف جرجانی در مکتوبی که به تیمور نوشت، او را مروج و مجدد دین اسلام معرفی کرد که از طرف خدا برای این امر برگزیده شده (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۱۸۲) و به وی اذن دخل و تصرف در امر ملک و دنیا داده است (همان، ص ۱۹۴).

از آن رو که تیمور به عنوان یک فاتح خونریز، کمتر قابل اعتماد بود و دشمنانش جرئت نمی‌کردند به وی تسلیم شوند، سادات کمک زیادی به تیمور در پیشبرد فتوحات و به تسلیم واداشتن حکام رقیب نمودند. حاکمان و فرمانروایان نیز با آگاهی از نفوذ سادات نزد تیمور، خود را تسلیم می‌کردند و بدین وسیله، به واسطه سادات از تیمور برای خود امان می‌گرفتند. تیمور برای فتح خراسان، ابتدا در سبزوار به دیدار سید محمد سربداری رفت و از او خواست در فتح خراسان یاریش دهد. سید پذیرفت و نامه‌ای به علی مؤید سربداری نوشت و او را به اطاعت تیمور دعوت کرد

(ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۲۹-۳۰) و علی مؤید نیز تسلیم شد و به دنبال تسلیم او، تمام خراسان به تصرف تیمور درآمد. وی در سال ۷۸۲ق برای فتح سیستان، ابتدا سیدمحمد رضی را نزد حاکم آنجا فرستاد و او را به اطاعت دعوت کرد. او نیز سید را مورد محبت قرار داد و تسلیم تیمور شد. در سال ۷۹۴ق طی یورش پنج ساله به ایران، سید برکه را نزد کمال‌الدین مرعشی، حاکم مازندران فرستاد و او را به اطاعت فراخواند. وی نیز تسلیم شد (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۲۲۴). علاوه بر آن، اصولاً وجود سادات در سپاه تیمور مایه دلگرمی سپاهیان می‌شد. در سال ۷۹۳ق در جنگی که میان تیمور و توقتمش خان، در دشت قبیجاق در گرفت، چیزی به فروپاشی سپاه تیمور نمانده بود که تیمور به سید برکه متوسل شد و او دست به دعا برداشت و مثنی خاک به طرف سپاه دشمن انداخت و به دنبال آن، تیمور و سپاهیان به سپاه دشمن حمله‌ور شدند و آن را درهم شکستند (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۴۰). بعد از این واقعه، سید برکه مقامی ارجمند یافت و فرمان وی در سراسر قلمرو تیمور نافذ شد (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۱۹).

### برخی از بزرگان سادات

سید برکه (برکت): وی از سادات و علمای بزرگ دوره تیمور بود که در جریان‌های مختلف سیاسی در این دوره مشارکت داشت. درباره موطن سید اختلافات نظر وجود دارد؛ برخی او را از مردم باختر دانسته‌اند که در مصر به کار حجامت مشغول بود و چون به سمرقند آمد عنوان علوی بر خود بست (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۱۹). ولی از **مجمعل فصیحی** درمی‌یابیم که این تهمت دروغ است و او نقیب بوده است (فصیحی خوافی، ۱۳۴۱، ص ۱۴۸). برخی نیز او را اهل مکه و گروهی نیز اهل مدینه شریفه خوانند (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۱۹). وی بعد از پیوستن به تیمور، مدت‌ها به او خدمت کرد و سرانجام هنگامی که وی از جنگ گرجستان به همراه سپاه سمرقند باز می‌گشت در

قرباغ، برکه را مرضی حادث شد و هر چه پزشکان ماهر به دوا و دارو متوسل شدند اثر نبخشید و او به سرای باقی شتافت (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۳۹۸). به دستور تیمور نعلش وی را به اندخود برده و به رسم امانت دفن نمودند (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۵۲۱).

**میرسیدشریف جرجانی:** وی از علمای بزرگ عصر خود بود که توسط شاه شجاع مظفری در سال ۷۷۹ق با احترام تمام از جرجان به شیراز آورده شد و در آنجا به تدریس پرداخت. در سال ۷۸۹ق که تیمور بر شیراز دست یافت، بنا به درخواست وی به سمرقند رفت و در آنجا در مدرسه‌ای مشغول تدریس شد و تیمور برای او اوقاف و صدقات زیادی مقرر کرد (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۱۸).

**میرسید علی همدانی:** وی یکی دیگر از بزرگان سادات بود که توسط تیمور به سمرقند آورده شد. وی شاگرد شیخ شرف‌الدین محمدالمزقانی، از اقطاب صوفیه زمان خود بود. تیمور به او اجازه داد تا برای تبلیغ عقاید خود به خارج از قلمرو او سفر کند. سید نیز به کشمیر رفت و اسلام را در آن سرزمین رواج داد (جامی، ۱۳۳۶، ص ۴۴۷).

**سید برهان‌الدین اشرف بن مبارک شاه:** او از زمره سادات به شمار می‌آمد که مجالس درس و فتوای وی از اهمیت فراوان برخوردار بود و در سال ۸۰۳ق از دنیا رفت (نوائی، ۱۳۲۴، ص ۷۲).

### مناصب سادات

یکی از مناصب مختص سادات، مقام نقابت بود. صاحبان این مقام مدیریت امور سادات را عهده‌دار بودند. آنها و بقیه سادات در دارالسیاده‌ها تجمع می‌کردند. دارالسیاده را یک نقیب اداره می‌کرد و کارگزارانی همچون خادم که به میهمانان خدمت می‌کرد و همچنین باروچی که به کار اطعام میهمانان اشتغال داشت، در آنجا

به خدمت مشغول بودند (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۱۸۸). در رأس نقبا و سادات، «نقیب‌النقبا» قرار داشت (فصیحی خوافی، ۱۳۴۱، ص ۱۴۹). وظیفه عمده نقیب نظارت بر کار سادات بود تا سادات اصیل از مدعیان دروغین شناخته شوند و همچنین هر سیدی را به فراخور حال به شغلی بگمارد. وظیفه دیگر او، نظارت بر کار اهل طریقت بود تا هر کس با درستی و راستی و بی‌ریب و ریا به کار خود مشغول باشد و مکر و حيله در کار او نباشد. نقیب‌النقبا اغلب از میان بزرگان سادات انتخاب می‌شد و هر شهری دارای نقیبی جداگانه بود که تحت امر نقیب بزرگ به کار اشتغال می‌ورزید (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۴۶). برای این اشخاص القابی طولانی برای ادای احترام به کار می‌بردند. هندوشاه نخجوانی در کتاب خود سه نوع از این القاب را در شأن و مقام آنها آورده است و لقب نوع دوم را چنین برمی‌شمارد: «ذات اطهر و عنصر ازکی و انور مرتضی اعظمی مجتبی اکرم افتخار آل عبا سلطان السادة العظام و النقباء نتیجه الرسول و سبط البتول حایز السادات منیل مآثر و المناقب مزین المراتب و المناصب نظام الحق و الملة و الدین وارث علوم انبیاء و المرسلین» (نخجوانی، ۱۹۷۱، ص ۱۸).

برخی از کارهای دولتی که در رابطه با دین بود نیز به آنان واگذار می‌گردید. تیمور در مواقعی، فردی از ایشان را به عنوان «شیخ‌الاسلام» که دارای مسئولیت‌های مختلف بود به کار می‌گماشت (همان، ص ۲۰). او خود در این رابطه می‌گوید: «یکی از سادات ذی‌قدر را به صدارت اهل اسلام مقرر کردیم که ضبط اوقاف نماید و متولیان تعیین کند و به هر شهری و بلدی اقصی‌القضات و مفتی و محتسب معین سازد و سیورغال و وظایف از برای سادات و علما و مشایخ و ارباب استحقاق گرداند» (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۱۷۶). چیزی که در اینجا جالب توجه به نظر می‌رسد این است که گاهی سادات نقش ریاست دینی بر جامعه‌ای داشتند که مذهب رسمی آنها حنفی بود. این مطلب مؤید این است که طبقه سادات در بسیاری از ارکان حکومتی دولت تیمور نفوذ و قدرت پیدا کرده بودند.

بنابراین، مشخص است که سادات تا حد بسیار در دستگاه دولتی تیمور نفوذ داشتند و حتی ممکن بود به مقام وزارت که عالی‌ترین منصب دولتی به حساب می‌آمد نیز برسند. از همین روست که سیدفخرالدین محمد در دستگاه دیوانی تیمور دارای مقام بلندی گشت و مدتی هم در دستگاه شاهرخ بر منصب وزارت تکیه زد (خواندمیر، ۱۳۱۷، ص ۳۴۴). به واسطه این توجهات، سادات نیز به نوبه خود وی را محترم می‌داشتند و در حق او و خاندانش دعا می‌کردند (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۲۰۶) و بدین وسیله، ارکان حکومتی و مشروعیت دینی تیمور هر چه بیشتر تقویت می‌گشت.

به واسطه اعتبار و منزلت و بعضاً مناصب بالای سادات، در نامه‌های رسمی غالباً آنها را با القاب و عناوین تشریفاتی و متکلفانه یاد می‌کردند؛ مانند «سیادت مآب مولانا مرتضی اعظم مجتبی اکرم قدوة السادات جامع اسباب السعادات ملاذالعترة الطاهرة النبوية كهف العصبه الشريفة المصطفوية جمال السلالة العلوية فخرالارومة المكرمة الهاشمية شمس الملة و الدين برهان الاسلام و المسلمین» (همان، ص ۲۰).

### مخالفت‌های سادات با تیمور

آنچه مسلم است سادات همگی وابسته به دربار تیمور نبودند، بلکه برخی از بزرگان آنها در این زمان، بدون هیچ‌گونه وابستگی به حکومت، در برابر او بودند. حتی ساداتی که در دربار تیمور بودند، تنها در جهت پیشبرد اهداف تیمور کار نمی‌کردند، بلکه گاهی به عنوان پناهگاه مغضوبان و مظلومان بودند.

سادات هر گاه طریقتی مشهور و محبوب در میان مردم بر پا می‌کردند، یا در میان مردم صاحب نفوذ فراوان و فراگیر می‌شدند، موجب نگرانی تیمور می‌گشتند و از این‌رو، با آنها مخالفت و مقابله می‌شد. سید نعمت‌الله ولی کرمانی در ابتدا مورد

استقبال تیمور قرار گرفت، ولی چون تعداد پیروان وی زیاد شد، تیمور احساس خطر کرده، وی را مجبور به ترک سمرقند کرد. نگرانی تیمور بیشتر از ساداتی بود که یا در زمره خاندان‌های حاکم و یا مدعی حکومت بودند. برای مثال، سیدابوالمعالی خانزاده ترمذی که هرچند در ابتدا در تثبیت قدرت تیمور نقش زیادی داشت، ولی بعد از مدتی مدعی حکومت شد و با فرمانروای سمرقند متحد شده، عصیان کرد. تیمور آنها را سرکوب کرد و سپس مورد عفو قرار داد. (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۴۲۰-۴۲۱).

نگرانی تیمور بی‌دلیل نبود؛ چراکه محبوبیت فراوان سادات در بین مردم، به ویژه از اواخر عهد ایلخانان مغول، زمینه‌تحصیل قدرت سیاسی را برای برخی از سادات جاه‌جوی فراهم کرده بود. ظهور سربداران و موفقیت آنها در تحصیل قدرت از همین ناحیه قابل توضیح است؛ چراکه خروج سربداران توسط سیدی «عبدالرزاق» نام صورت گرفت. شروع کار سربداران از این قرار بود که چند تن از مأموران مالیاتی مغول وارد قریه‌باشتین شدند و در خانه دو برادر از روستاییان منزل کردند. چون از آنان شراب و شاهد خواستند، برادران خشمگین گشته، آنها را به قتل رساندند (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۷۵۹). علاءالدین محمد هندو - وزیر ایلخان مغول در خراسان - از مردم باشتین قاتلان را طلب کرد و مردم را در صورت عدم اطاعت به مجازات تهدید نمود. عبدالرزاق نامی که فرزند یکی از مالکان محلی و از سادات علوی بود، در سال ۷۳۷ق در رأس قیام قرار گرفت و ضمن آنکه جانب روستاییان را گرفت، آنها را نیز به خروج دعوت کرد (حقیقت، ۱۳۶۳، ص ۱۴۱).

مهم‌ترین خاندان‌های حاکم از سلاله سادات، مرعشیان مازندران و سادات آل کیا در گیلان بودند که روابط تیمور با آنها را باید از منظر روابط دو قدرت رقیب سیاسی بررسی کرد و البته سید بودن آنها در بیشتر این روابط نقش بارزی داشت.

## سادات مازندران

مازندران از بدو ظهور اسلام در دست چند طبقه از خاندان‌های قدیمی ایران بود و عمّال و حکام و خلفا هم که گاه‌گاهی بر آن ناحیه مسلط می‌شدند، به همان گرفتن خراج و اطاعت ظاهری ملوک طبرستان قناعت می‌کردند. مازندران در زمان استیلای مغول نیز به‌طور کامل به تصرف آنان در نیامد و از این ملوک طبقه‌ای که به طبقه سوم آل باوند معروفند، از سال ۳۵ق به مدت یک قرن و نیم مازندران را تحت امر خود داشتند و اکثر ایشان به درگیری‌های داخلی و کشمکش با سایر امرای مازندران پرداختند. یکی از مشهورترین امرای این طبقه فخرالدوله حسن (۷۳۴-۷۵۰ق) است که همراه با جلال‌الدوله اسکندر (۷۴۴-۷۶۱ق) از ملوک گاوباره (از حکام ولایت رستمدرار و رویان، نزدیک تنکابن کنونی) از حدود ولایت قزوین تا آمل را تحت تصرف داشتند (اقبال، ۱۳۶۰، ص ۶۹). قسمت غربی را رویان و قسمت شرقی را رستمدرار می‌گفتند. فخرالدوله حسن باوندی که آخرین پادشاه این طبقه است، با خواهر کوتوال قلعه لاریجان - افراسیاب چلاوی - ازدواج کرد. افراسیاب در اثر این وصلت صاحب قدرت و نفوذ بسیار شد و در محرم سال ۷۵۰ق فخرالدوله حسن را کشت و سلسله امرای باوند با قتل او به انقراض رسید و طایفه امرای چلاوی روی کار آمد (پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ص ۱۰۲).

در همین زمان، یکی از سادات حسینی به نام سید قوام‌الدین که از فرزندان سید علی مرعشی از احفاد امام زین‌العابدین علیه السلام بود، در مازندران مورد احترام عامه قرار گرفت و عده زیادی وی را به عنوان پیشوای خود برگزیدند (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۸۰). وی را از نظر طریقت به شیخ حسن جوری مرتبط می‌کنند و معتقدند: حسن جوری به عزالدین سوغندی - پدر قوام‌الدین - لقب شیخ داد. عزالدین در راه بازگشت از سبزوار به مازندران درگذشت و پسرش به عنوان پیشوای شاخهٔ مازندرانی طریقه جانشین وی گردید (بویل، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۵۱۸).



در حدود سال ۷۵۱ق نفوذ و قدرت آنها چنان بسط یافت که کیا افراسیاب چلاوی دانست حکومتش فقط در سایه مریدی سید حفظ خواهد شد؛ پس اصول طریقت آنها را پذیرفت و به سلک مریدان سید قوام‌الدین درآمد، کلاه درویشان بر سر نهاد و لباس فقر به تن کرد و برای استحمام به حمام عمومی رفت و سفره عام گسترد و بدین وسیله، شروع به فریب مردم نمود (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۱۷۷). اما رویه درویشی افراسیاب نیز چندان به سودش نینجامید و احساس کرد که بیش از این نمی‌تواند خود را با این طریقه وفق دهد و از این‌رو، دست به اعمال خلاف دینی زد و سید قوام‌الدین را به جرم عصیان و یاغی‌گری به زندان انداخت. مردم پس از اطلاع از این واقعه، به زندان هجوم برده و سید را آزاد کردند (همان، ص ۱۷۶). افراسیاب پس از مدتی به طلب سید قوام‌الدین فرستاد و او را به سوی خود دعوت کرد، اما وی نرفت و به همین خاطر، افراسیاب بار دیگر برای دستگیری‌اش اقدام نمود (همان، ص ۱۷۸). پیکار میان لشکریان افراسیاب و مردم در آمل منجر به پیروزی هواداران سید قوام‌الدین و خاتمه زندگی افراسیاب گردید و حتی سه تن از پسرانش نیز به قتل رسیدند (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۱۷۹). بدین ترتیب، دولت سادات مازندران شکل گرفت. سید قوام‌الدین نیز در سال ۷۸۱ق در آمل وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد. از وی سه پسر بر جای ماند که سیدرضی‌الدین والی آمل و سیدفخرالدین سردار رستم‌دار شد. این دو برادر، زیر نظر سیدکمال‌الدین که فرمانروای ساری بود، قرار داشتند (همان).

برخوردهای میان سادات مازندران و تیمور از سال ۷۸۳ق آغاز شد. در این هنگام، تیمور به عزم خراسان راهی آن دیار گردید. اسکندر شیخی که در اردوی تیمور بود، نظر به کینه‌ای که از سادات در دل داشت، در صدد انتقام خون پدرش - افراسیاب چلاوی - برآمد و تیمور را به فتح مازندران تحریک کرد، اما او موقتاً از این توطئه طرفی نسبت (اقبال، ۱۳۶۰، ص ۷۱-۷۲). از سوی دیگر، تیمور هم کسی نبود

که مدعیان خود را آسوده بگذارد و از این‌رو، علی‌رغم بی‌توجهی‌هایی که در حق اسکندر شیخی نمود، سرانجام در سال ۷۸۲ق عزم خود را برای منقاد نمودن حکومت مازندران جزم کرد. سادات چون این خطر را جدی دانستند سیدغیاث‌الدین را با تحف و هدایا به نزد تیمور که در فیروزکوه قرار داشت فرستادند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶، ص ۱۴۴). ولی تیمور چندان از این ملاقات خوشحال نگردید؛ زیرا انتظار داشت خود سیدکمال به پابوس حاضر شود (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۲۴۴). تیمور تنها پذیرفت که فرزند وی - سیدغیاث‌الدین - را به عنوان ملازم موکب خود و به عنوان وثیقه و علامت انقیاد سادات مازندران نزد خود نگاه دارد (خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۴۳۸).

در نوبتی دیگر و به سال ۷۸۶ق، تیمور به آمل و ساری در آمد و حاکمان این دو شهر (سیدکمال‌الدین و سیدرضی‌الدین) به حضور رسیدند و در این نوبت بود که طبع مغرور تیمور راضی گشت و احترام لازم در حق ایشان مبذول نمود و ولایت مازندران را همچنان تحت حکومت ایشان گذاشته و به سمرقند مراجعت نمود (اقبال، ۱۳۶۰، ص ۷۳). نکته جالب در این لشکرکشی این است که از رویه معمول قتل و غارت خبری نیست و این می‌رساند که هیبت و قدرت سادات در نظر تیمور آنچنان با اهمیت جلوه می‌کرد که عامل مهمی در ممانعت از این دست‌اندازی‌ها قرار گیرد و از همین جاست که نقش علمای مذهبی و سادات را در جلوگیری از خون‌ریزی‌ها و غارت‌های تیمور مشاهده می‌کنیم و البته باید موقعیت جغرافیایی و راه‌های صعب‌العبور جنگی را نیز در کنار آن در نظر گرفت و بدین ترتیب، به نظر می‌رسد تیمور نیز چندان تمایلی در لشکرکشی به خطه مازندران نداشت، بلکه برخی عوامل خارجی وی را تحت فشار قرار داده بود. در وهله اول، دست اسکندر شیخی را باید در این اقدامات سهیم دانست (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۲۴۵-۲۴۶). وی در تلاش بود که از قاتلان پدر خود انتقام بگیرد و از این‌رو، به‌طور مداوم در نزد تیمور سعایت آنها را می‌نمود و از کثرت اموال و خزاین مازندران به سمع تیمور می‌رساند و وی را وسوسه

می‌کرد. عامل دیگر، روحانیان دربار تیمور بودند که از سادات مرعشی مازندران دل خوشی نداشتند و آنان را به جرم شیعه بودن مستحق مجازات می‌دانستند (خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۳۴۵) و علاوه بر این، شایع کرده بودند که مردم این ولایت «بد مذهب» هستند و در این خطّه هیچ مسجدی وجود ندارد و از رسوم جمعه و جماعت - خواندن نماز جماعت و جمعه - اثری نیست و به ادای فرایض و سنن اصلاً قیام نمی‌نمایند و اگر کسی به بانگ نماز مشغول می‌شود او را اذیت می‌کنند (بزی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۴۱۰).

سادات مازندران که می‌دانستند در صورت حمله تیمور تاب مقاومت در برابر او را نخواهند داشت، در صدد برآمدند تا توطئه‌ها را خنثی نمایند و از این‌رو، به عرض سلطان رساندند که هوادار دولتش هستند و افراسیاب چلاوی مستحق کشته شدن بود؛ زیرا وی «نسبت به ولی نعمت خود - فخرالدین حسن باوندی - غدر کرد و مرتکب مناهی می‌گشت و استخفاف شریعت می‌پرداخت» (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۲۲۵). آنها همچنین تلاش کردند با قانع کردن امرای اطراف خود و دادن امتیاز، مانع حمله تیمور به مازندران شوند. بنابراین، صلاح دیدند که با ملک سعدالدوله طوس معامله کنند و رستمدار را به او بدهند و بدین ترتیب، او به ملک موروثی خود رسید. وی به رغم این همه ظاهرسازی‌ها و موافقت‌ها، در باطن با اسکندر شیخی قرار و مدار بست و از او خواست که تیمور را در حمله به مازندران راضی نماید و پیرک پادشاه استرآبادی هم گرچه خواهر خود را به فرزند سیدکمال - سیداشرف - داده بود، اما در خفا با ملک طوس و اسکندر شیخی متحد شده، در «تحریک ماده فتن مبالغه می‌نمودند» و بدین ترتیب، فتنه‌های این سه نفر مؤثر افتاد و تیمور برای دفع سادات مازندران راهی آمل گردید (بزی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۴۱۰). سادات تمامی اموال و ذخایر خود را در قلعه «ماهانه سر» (در حومه آمل) جمع آورده و تصمیم به جنگ گرفتند و در روز دوشنبه از سال ۷۹۴ق سپاه تیمور و سادات در نزدیکی‌های آمل با یکدیگر

برخورد کردند. لشکر مازندرانی‌ها شکست خورد و بسیاری از آنان کشته شدند و شب سوم به سوی قلعه «ماهانه سر» گریختند (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۳۴۵).

چون تیمور به آمل رسید، به سیدغیاث‌الدین که همراهش بود دستور داد برود پدرش را نصیحت نموده و همراه خود بیاورد (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۴۱۰). اما آنها در قلعه مذکور موضع گرفته بودند. پس از قریب دوازده روز، در هشتم ذیحجه حاضر به تسلیم شدند (نطنزی، ۱۳۳۶، ص ۳۵۲). سیدکمال دو تن از علما را با تحف و هدایا به بیرون قلعه فرستاد و امان خواست و تیمور ضمن قبول این شرط، غیاث‌الدین را از بند خارج ساخته و گفت: «همراه ایلچیان به قلعه رفته، پدر و اعمام خود را به عنایات پادشاهانه امیدوار گردان و آنها را به نزد ما بیاور.» در همین روز، آنها تسلیم شدند و تمامی سادات به همراه سیدکمال‌الدین به حضور رسیدند. ابتدا تیمور سیدکمال‌الدین را به سوء مذهب و فساد متهم و مورد سرزنش قرار داد، ولی پس از مدتی رعایت وابستگی آنان با خاندان نبوت را نمود و در حق آنان احترام به جای آورد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶، ص ۲۰۶) و با لحنی آرام‌تر به علما اشاره کرد و گفت: اینها می‌گویند آنچه شما می‌کنید و اعتقادی که بدان راسخ هستید بد است (مرعشی، ۱۳۳۹، ص ۲۲۲). سید ضمن رد آنها، کلمات غرّاً و جسارت‌آمیزی بیان کرد و گفت: «هر که نامشروع گوید و کند و فرماید، بی‌قاعده گوید. علما چرا به حضرت شما نمی‌رسانند هر لحظه خون چندین گوینده "لا اله الا الله" را به امر شما ریخته می‌گردانند و اموالشان را به تاراج می‌برند؟» (همان) این عبارت صریح چندان باب طبع تیمور قرار نگرفت و دستور داد تا آنها را از مجلس بیرون برند (همان). این مطلب گویای آن است که تا چه حد گفتار مدعیان درباره اعتقادات سادات مرعشی به غرض آلوده بود و تیمور در حقیقت، تشخیص داد که بهتر است به این بحث خاتمه دهد.

پس از این گفت‌وگوی جنجالی، مرحله تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت سادات مازندران آغاز گشت. اسکندر شیخی در مقابل تیمور زانو زده و تقاضای قصاص خون

پدر را نمود، ولی تیمور به وی گوشزد کرد تنها تو خواهان قصاص نیستی، بلکه ملک رویان نیز هست و به همین خاطر، ملک طوس را نیز حاضر کرد تا خون او به وی سپرده شود. وی ضمن آنکه یک نفر را در این قتل دخیل ندانست، گفت: «آنها سیدند و کشتن ایشان مساوی با محشور شدن با یزید در روز قیامت است» و بدین ترتیب، از حق خود گذشت و تیمور نیز ضمن ستایش از وی، بر اسکندر شیخی که در صدد بود وی را به کشتن سادات وادار کند لعنت فرستاد (همان، ص ۲۲۲-۲۲۳). از این رو، بهانه‌ای یافت و از قتل آنها صرف نظر کرد، اما دستور داد سادات را از رشانقه - غیر سید - جدا کنند و اسکندر شیخی که سادات را می‌شناخت، مأمور اجرای این کار گردید. وی به عمد در این کار درست عمل نمی‌کرد و برخی از سادات را جزو رشانقه می‌آورد و چون بر تیمور ثابت گردید که اسکندر تقرب کرده است کار را به کس دیگری محول نمود و چون این کار صورت گرفت، امر شد که هر کسی رشیق است کشته گردد و بدین ترتیب، نزدیک به یک هزار نفر غیرسید به قتل رسیدند و تنها سادات نجات یافتند. دستور نقل خزاین و اموال ایشان به سوی سمرقند داده شد و در خزانه سید کمال‌الدین قریب ششصد هزار تنگه سفید (همان) و دویست هزار تنگه سرخ موجود بود و طلاآلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره‌آلات و سیم خام سیصد شتر، و چیزهای بسیار قیمتی دیگر که به غارت رفت (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۳۴۶). سادات را به جانب ساری کوچ داده و از راه دریا به خوارزم و از آنجا به ترکستان بردند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶، ص ۲۰۶-۲۰۷). سید کمال‌الدین و اخوان و اقوام وی به غربت برده شدند (شوشتری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۰). سیدرضی‌الدین و سیدنصیرالدین و سیدظهیرالدین در بعضی از بلاد ماوراءالنهر وفات یافتند. سیدفخرالدین در کاشغر فوت نمود و سیدزین‌الدین نیز در سیرام - از شهرهای ماوراءالنهر - به دار باقی شتافت (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۳۴۶).

پس از آنکه تیمور از سادات رهایی یافت، ساری را به جمشید قارن و آمل را به

اسکندر شیخی (فرزند افراسیاب چلاوی) و رستم‌دار را به ملک سعدالدوله داد و سیدعلی، پسر کمال‌الدین، که در واقعه عصیان اسکندر شیخی در کنار وی و در خدمت تیمور بود نیز بی‌نصیب نماند و به واسطه خدماتش حکومت آمل به او واگذار شد (شوشتری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۱). بدین ترتیب، سلسله سادات مرعشی برای مدتی برچیده شد تا بعدها سادات باقی‌مانده به فرمان شاهرخ میرزا اجازه مراجعت به مازندران را یافتند و مجدداً شروع به فعالیت نمودند (همان).

### سادات گیلان

در سال ۷۷۳ق سادات محلی گیلان نیز در صدد تشکیل حکومت برای خود برآمدند. رهبر جنبش سیدامیر کیا از سادات ملاط بود. پس از مرگ وی، فرزندش سیدعلی کیا در رأس سادات قرار گرفت و برای دیدار سادات آمل به سوی مازندران رفت. وی در این شهر با شیخ قوام‌الدین مرعشی - رهبر جنبش سادات شیخی مازندران - ملاقات کرد و برای دفع ظلم و استقرار حکومت در گیلان، از سادات مازندران یاری خواست و به کمک ایشان در مشرق گیلان دولت سادات شیخی (۷۷۳ق) را که مرکز آن شهر لاهیجان بود تأسیس کرد (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۱۹۶).

از زمان سیدعلی، تیمور سعی نمود در این سرزمین مداخله نموده و آن را به زیر سلطه خود درآورد؛ از این‌رو، نامه‌ای سراسر تهدیدآمیز به وی نوشت و یادآور گردید: «مواضع و ولایت و نواحی قلاع ایشان (گرجستان) از حدود گیلان و اماکن و مساکن تو به همه انواع مستحکم‌تر و صعب‌المرام‌تر بود. چون ایشان به تقدیم شرایط و اطاعت قیام ننمودند و فرمان بندگی..... به جای نیاوردند، دفع تدارک ایشان با سهل‌الوجه میسر شد» (نوائی، ۱۳۲۴، ص ۵۵-۵۷). وی با این مقدمات سعی نمود پیش از لشکرکشی، آنان را وادار به اطاعت نماید. در واقع، آنچه در نزد تیمور اصل بود،

اطاعت از وی و پذیرفتن حکومتش بود و اگر این کار صورت نمی‌گرفت، به بهانهٔ - عمدتاً مذهبی - متوسل می‌گشت. اما سیدعلی کیا نیز از میدان خارج نشد و در نامه‌ای تند، ضمن آنکه تیمور را به بد دینی و بی‌دینی متهم ساخت، کوشید تا عمل تیمور را غیر دینی و مبتنی بر هوای نفس معرفی کند و هیچ جای موجهی برای قتل عام‌های تیمور نگذارد. او گفت: «مسلمانی که اهل قبله باشد و در دایرهٔ دین محمدی - علیه افضل الصلوات و التحیات - درآمده و در دیار اسلام ساکن گشته و در فطرت اسلام زاییده و مطیع و منقاد شرع بوده و تخلف از امر شرع نکرده و از ایشان امری صادر نگشته که مستحق قتل و غارت و استیصال باشد...» (همان) و سپس اغراض دنیوی را اصل منظور تیمور دانسته، سعی کرد در این مکاتبه تمامی بهانه‌های وی را خنثی سازد. به نظر می‌رسد سید کیا در این راه موفق نیز بوده است؛ زیرا با وجود نامهٔ سراسر تند او، تیمور اقدامی علیه وی صورت نداد. در هر حال، این نامه گویای آن است که اطاعتی صورت نگرفت و تیمور نیز نتوانست به آن حدود لشکر کشی نماید.

پس از مرگ وی در سال ۷۸۱ق، گیلان دچار اغتشاشاتی گردید و شخصی به نام سید اشجع (از سادات مرعشی) در رأس قرار گرفت. از سوی دیگر، کیا ملک حاکم دیلمستان با «خداوند محمد» (رهبر اسماعیلیان) متحد گردید و در صدد مقابله با سادات بر آمد. سیدمهدی کیا، از رؤسای سادات، قریب یک سال به تهیه لشکر گذراند و سپس به مقابله کیا ملک آمد. کیا ملک نتوانست نیرویی فراهم آورد و از لوشان خارج شود؛ از این رو، همان جا را برای جنگ آماده کرد و چون شکست خورد گریخت و به الموت رفت. ولی چون «خداوند محمد» به وی اعتنایی نکرد، مجبور شد به رستمدار و از آنجا به سلطانیه عزیمت نماید. نیروهای سیدمهدی او را دستگیر کردند، اما توانستند منطقه الموت را تحت تصرف خود در آورند و «خداوند محمد» نیز به سرنوشت کیا ملک دچار گردید و سید اشجع دست به اقداماتی برای تثبیت

حاکمیت سادات زد. وی سیدهادی کیا را برای محاصره قلعه محمد، که پس از ویرانی عهد مغول بازسازی شده بود، تعیین کرد و خود به لوشان بازگشت و شکور - شهرستان نور کنونی - به سید مهدی کیا و سپهسالاری خواجه احمد نامی مفوض گردید.

رنه گروه در کتاب خود سادات مازندران را پیرو عقاید اسماعیلی دانسته است (گروه، ۱۳۶۸، ص ۷۸). دلیل آن، عملیات و اجتماعات در حدود الموت است. این حدس هر چند قابل تحقیق و تفحص است، ولی ظاهراً صحیح به نظر نمی‌رسد. اگر گروهی می‌بایست به اسماعیلیان منسوب شوند، سادات مرعشی گیلان هستند که در جوار ایشان می‌زیستند. اما آنچه از منابع به دست می‌آید این است که بین دو گروه مزبور هیچ رابطه‌ی دوستانه و یا همفکری نیز در صورت منسوب شدن ایشان به این اتهام وجود نداشته است، بلکه پیوسته در حال جنگ و ستیز با یکدیگر بودند. به نظر می‌رسد گروه حکومت شمال ایران را به طور یکپارچه تحت تسلط سادات مازندران می‌دانسته است، حال آنکه این باور صحیح نیست و این منطقه شامل دو نوع حکومت از سادات بوده است: یکی، سادات گیلان و دیلمستان و دیگری، سادات طبرستان و رویان و مازندران.

هنگامی که سادات موفق به فتح قلعه الموت شدند و مشخص گردید که «خداوند محمد» به اردوی تیمور رفته، تحفه‌ای تعیین نموده و قاصدی را همراه با نامه به جانب تیمور فرستادند. مضمون نامه چنین بود: «ما جمعی سیدیم که حضرت تعالی شاهانه به جهت ترویج دین محمد ﷺ و دفع ظلم و فسق و مخالفان دین حنیف، ما را به فضل و تأیید خود مفتخر گردانیده و می‌کوشیم هر جا ملحدی و فاسقی و ظالمی در دیار گیل و دیلم یافتیم بر او بتازیم» (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۷۹) اما چون در نامه ایشان اهداف پنهانی «خداوند محمد» تشریح گشت، تیمور دستور حبس وی را در سلطانیه



داد. اما این پایان ماجرا نبود و نیروهای باقی‌مانده اسماعیلی که در قزوین و حوالی آن بودند، پیوسته در اطراف دیلمان دست به دزدی و غارت زدند و چنان شد که اوضاع منطقه در معرض آشوب قرار گرفت. سرانجام تیمور در صدد یکسره نمودن کار آنها بر آمد و از این‌رو، خواجه احمد را که یکی از سپهسالاران بود، مأمور قلع و قمع اسماعیلیان نمود. وی توانست با لشکریان دیلمستان و رودبار که جمعی از سپاهیان سادات نیز در جمع آنها بودند، بدون خون‌ریزی اسماعیلیان را به تسلیم واداشته و به نزد تیمور در سلطانیه ببرد و تیمور نیز در آنجا به حبس آنها دستور داد (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۶۹-۷۰). این اقدامات منجر به آن شد که سادات گیلان قدرت بلامنازع منطقه شوند و برای آرام کردن تیمور، به انقیاد ظاهری از حاکمیت وی رضایت دهند. به همین منظور و برای اولین بار در زمان سیدرضا کیا، وی به همراه امیر محمد رشتی - از بزرگان گیلان - به حضور تیمور رسیدند و قبول باج و خراج نمودند و پذیرفتند که هر سال پانزده هزار من شرعی ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو پیشکش آورند. ولی تیمور این مقدار را بین خود آنها تقسیم کرد. بدین ترتیب، باج را به آنها بخشید (خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۵۲۱) و بعدها که پیغام تیمور مبنی بر اطاعت از وی به حاکمان طارم رسید، ایشان نیز قبول کردند و مطیع گشتند (مرعشی، ۱۳۳۳، ص ۷۸).

تیمور با سادات گیلان چندان با خشونت برخورد نکرد و مملکت آنها را در معرض خرابی قرار نداد. این به دلیل آن است که سادات گیلان در مقابل دربار سمرقند شیوه‌ای مدبرانه و سیاستی هوشمندانه در پیش گرفتند و نیز در درگیری‌ها و جنگ با اسماعیلیان، که دشمن مشترک تیمور و آنها بودند، موقعیت خود را نزد تیمور بهبود بخشیدند. از این‌رو، سادات گیلان توانستند با قدرت تا سال ۱۰۰۱ق بر سر قدرت بمانند و در این تاریخ مغلوب صفویه گردیدند.

### اعتبار بالای علمای سادات در نزد تیمور

تیمور به دو گروه از سادات، یعنی علمای دینی سادات و دیگر شیوخ متصوفه سادات، احترام و اعتبار ویژه‌ای قایل بود. از میان سه روحانی شمس‌الدین گلال مشاور روحانی پدرش، زین‌الدین ابوبکر تایب‌الدین خوافی و سید برکه که در تکوین شخصیتش تأثیر بزرگی داشتند، سید برکه نقش و جایگاه ویژه‌ای داشت (روبر، ۱۳۸۵، ص ۱۳۸).

میرسیدشریف جرجانی که از فحول علمای زمان بود، در نامه‌ای به تیمور نوشت: «از پیامبر اکرم ص روایت است که خداوند در هر صد سال از برای رواج دین محمد ص مجددی برمی‌انگیزد و چون در این صد هشتم امیر صاحبقران دین مبین را رواج دادند و در افکار و انصار عالم دین و اسلام رواج یافته به تحقیق رسید که مروج دین امیر صاحبقران است» (حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۱۸۱-۱۹۴). این علما تیمور را از مجددان دین اسلام دانستند؛ مجددانی که در طول هر صد سال ظهور کرده بودند. و این مجددان به ادعای ایشان عبارت بودند از: عمر بن عبدالعزیز، مأمون، المقتدر بالله، عضدالدوله دیلمی، سلطان سنجر، غازان خان، الجایتو و تیمور (میرجعفری، ۱۳۸۱، ص ۶۹).

طریق ارتباط تیمور با سید برکه از عظمای علمای دوران و از شرفای بزرگ مکه این‌گونه بود. در هنگامی که سید برکه برای جمع‌آوری اوقاف نزد امیرحسین (متحد نخست و رقیب بعدی تیمور) رفت تا عایدات مربوط به اوقاف اماکن زیارتی مکه و مدینه واقع در قلمرو وی را دریافت کند، نه تنها از دادن محصولات اوقاف به سید خوداری نمود، بلکه تعظیم لازم و لایقی را نیز در حد سید به‌جا نیاورد و همین کفایت می‌کرد تا سید رنجیده‌خاطر از او جدا شده و به تیمور که به عزم جنگ با امیرحسین راهی آن دیار شده بود ملحق شود (در تاریخ تیموریان با مغول‌ها، نسخه عکسی، ص ۱۰۸). نه تنها تیمور تمام اوقاف حرمین را برای او مسلم کرد و تعظیم او را به جای آورد، بلکه از وی برای غلبه بر دشمن خود طلب یاری نمود. روحانی مزبور نیز به فوریت

پذیرفت (سمرقندی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۴۱۵). سید برکه پس از آن همواره در رکاب تیمور از این ارج و قرب برخوردار بود و به گفته میرخواند، «میان ایشان الفت و استیناس از حیز تخمین و قیاس بیرون شد» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶، ص ۷۵) و سید برکه در نزد تیمور آنچنان مقامی یافت که گاه حکمش در قلمرو تیمور به مثابه حکم تیمور نافذ بود (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۱۹). هنگامی که در قشلاق قراباغ سید بر بستر بیماری افتاد، تیمور سعی فراوان نمود تا با حاضر کردن پزشکان ماهر بهبودی را به آن عالی‌جناب برگرداند. ولی وی دار فانی را وداع گفت. به فرمان تیمور نعش او را به اندخود (در حوالی شبورغان در خراسان) منتقل کردند و به رسم امانت سپردند (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۳۹۸-۳۹۹) و تیمور نیز به موجب وصیتی که کرده بود، در کنار وی دفن گردید. تیمور به علمای سادات صرف نظر از مذهبشان، اعتنای ویژه‌ای داشت و آنها را تشویق به تشکیل مجلس بحث و مناظره کرده و خود نیز بعضاً در آن مجالس حضور می‌یافت. این مباحث گاه به غلبه یکی بر دیگری می‌انجامید بدون آنکه موجب برانگیخته شدن تعصبات مذهبی تیمور به نفع یکی گردد. چنان‌که در **حیب‌السیر** آمده، میان مشاجرات و مناظراتی که میان شیعه و حنفی برپا می‌شد، در بیشتر مباحث سید شریف جرجانی - عالم شیعه - بر رقیب حنفی خود - مولانا سعدالدین نفتازانی - غالب می‌آمد (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۵۴۷).

تیمور از این عالمان دین برای تقویت روحیه نظامیان خود بهره می‌برد؛ چنان‌که گفته شده: در نبرد تیمور با توقتمش در ابتدا به دلیل قدرت بالای لشکر رقیب سپاه تیمور روحیه کافی برای جنگ نداشت تا آنکه سید برکه دست به دعا برداشت و آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا ذکرُوا نعمت‌الله علیکم...» را قرائت کرد و همانند پیامبر «شاهت الوجوه گویان»<sup>۱</sup> خاک بر جانب دشمنان پاشید (یزدی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۳۸۶) و

۱. پیامبر در جنگ بدر مشتی خاک از زمین برداشت و رو به مشرکان کرد و گفت: چشمانتان کور باد.

سپس به جانب تیمور آمد و گفت: «توجه حیث شئت فانک منصور»؛ یعنی «هرگونه که خواهی عمل کن؛ زیرا تو در این جنگ پیروز هستی» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۶، ص ۱۹۸) و این عبارت آنچنان در لشکریان سمرقند تأثیر نهاد که آن را همچون مهر تأییدی دانستند که بر ظفر آنان تأکید کرده است و همچنین باعث به‌وجود آوردن چنان همیتی در ایشان شد که لشکریان توقتمش را، که امکان شکست آنها نمی‌رفت، کاملاً منهزم و مغلوب ساختند.

تیمور از علمای دینی سادات برای مدیریت اوقاف استفاده می‌کرد. برخی از زمین‌های وقفی، مناطق بسیار وسیعی را دربر می‌گرفت. برای مثال، تیمور علاوه بر اوقاف اندخود تا بلخ، اوقاف دیگری را نیز تحت مدیریت سید بر که قرار داد (اسفزاری، ۱۳۳۹، ج ۲، ص ۱۳۰). در موارد متعددی، تیمور علاوه بر مدیریت اوقاف، سیورغال‌هایی را برای این‌گونه علما تخصیص می‌داد. روزی تیمور از سید بر که درخواست نمود که تقاضایی نماید تا وی به پاس خدمات او جبران مافات کرده باشد. عالم شیعی نیز درخواست نمود ولایت اندخود - واقع در خراسان - را به رسم سیورغال به وی واگذار نماید و تیمور نیز با این درخواست موافقت نمود و قصبه مذکور را با اطراف آن به ایشان واگذار کرد، به‌گونه‌ای که تا سال‌ها بعد نیز در دست فرزندان و نوادگان وی قرار داشت (ابن عربشاه، ۱۳۳۹، ص ۱۹). همچنین در منابع عصر صفوی آورده شده که تیمور به هنگام بازگشت از نبرد آنکارا به اردبیل و به حضور خواجه علی (که در منابع این دوره، نسبت سید و شیعه به وی داده‌اند) رفت و اراضی فراوانی را به خانقاه وی وقف نمود و سند آن را نوشت. بنابراین، مسئله وقف کردن تیمور (به خانقاه خواجه علی) نباید چیز عجیبی باشد. در این سند که توسط تیمور تنظیم گشت، نام‌های سران عشایر مختلف و امیران متعدد و کدخداها و رؤسای که صاحبان این املاک بوده‌اند بر متن سند افزوده شده و ایشان تصدیق کرده‌اند که هیچ اجبار و اضطرابی نداشته‌اند و این املاک را با رضایت کامل و در عین هوشیاری فروخته‌اند

و نیز ذکر گردیده که تولیت آنها، پس از خرید، به اولاد ذکور سیدعلی منصور بن سیدجمال‌الدین بن سیدعلی منصور بن سیدجبرائیل حسینی سپرده گردد (المبتون، ۱۳۳۹، ص ۲۲۳).

### نتیجه

به دنبال رحلت پیامبر اکرم ﷺ و انحراف جانشینی ایشان از مسیر مقرر، پیوسته در طول تاریخ منسوبان ایشان و به ویژه فرزندان حضرت زهرا علیها السلام مهم‌ترین گزینه سیاسی جایگزین محسوب می‌شدند. از این‌رو، در ادوار حکومت خلفای اموی و عباسی، سادات غالباً از ناحیه حکومت به عنوان خصم در نظر گرفته می‌شدند. اما در بین مردم، سادات از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و پیوسته محل امید و اتکای مردم به حساب می‌آمدند. سادات در دوره تیمور یکی از مهم‌ترین اقشار جامعه بودند. از این‌رو، پیوسته در نظر تیمور محل بیم و امید محسوب می‌شدند.

تیمور به منظور دور کردن آنها از مقاصد سیاسی خطرناک و نیز کسب محبوبیت بیشتر در بین مردم، آنها را تحت حمایت خود قرار داده بود. سادات در بسیاری از لحظات در کنار تیمور بودند. برخی از آنها نقش مشاور خاص تیمور را ایفا کرده و در سفر و حضر کنار او قرار داشتند؛ هنگام جلوس و تاج‌گذاری جزو حضار بوده و هنگام جنگ نیز از دعاگویان وی شمرده می‌شدند. پیش از فتح مناطق و شهرها، سادات اطلاعات فراوان در اختیار تیمور می‌گذاشتند و بعد از فتح شهرها جان و مال و آبروی سادات در امان بود. سادات متولی اوقاف ولایات بوده و حتی از بخشش‌های مالی دیگر تیمور نظیر سیورغال و نقدینه برخوردار بودند. سادات واسطه‌ای برای تسلیم شدن حکام به تیمور و نیز شفیعی برای مردم در نزد تیمور بودند. در مواردی نیز چنانچه سادات، خطرناک شمرده می‌شدند مورد غضب تیمور قرار می‌گرفتند.

## منابع

۱. ابن عرب‌شاه، احمد؛ **زندگی شگفت‌آور تیمور**؛ ترجمه محمدعلی نجاتی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.
۲. اسفزاری، معین‌الدین محمد زمچی؛ **روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات**؛ با حواشی سیدمحمدکاظم امام؛ تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
۳. اقبال آشتیانی، عباس؛ **ظهور تیمور**؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۶۰.
۴. بارتولد، و.و؛ **الغ بیگ و زمان وی**؛ ترجمه حسین احمدی‌پور؛ [بی‌جا]: کتابفروشی چهر، ۱۳۳۶.
۵. براون، ادوارد؛ **از سعدی تا جامی**؛ ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت؛ تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۹.
۶. بویل، ج. آ [گردآورنده]؛ **تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)**؛ ترجمه حسن انوشه؛ ج ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۷. بیانی، شیرین؛ **دین و دولت در ایران عهد مغول**؛ ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
۸. پطروشفسکی، ای. پ؛ **نهضت سرداران خراسان**؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: پیام، ۱۳۵۱.
۹. \_\_\_\_\_؛ **اسلام در ایران**؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: پیام، ۱۳۵۱.
۱۰. **تاریخ ایران دوره تیموریان**؛ پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند؛ ج ۶، تهران: جامی، ۱۳۷۹.
۱۱. جامی، عبدالرحمن بن احمد؛ **نفحات الانس من حضرات القدس**؛ به تصحیح و مقدمه مهدی توحیدپور؛ تهران: کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۶.
۱۲. حافظ ابرو؛ **زبدة التواریخ**؛ مقدمه و تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج سیدجوادی؛ تهران: نی، ۱۳۷۲.
۱۳. حسینی تربتی، ابوبالب؛ **تزوکات تیموری**؛ تهران: کتابفروشی اسدی، ۱۳۴۲.
۱۴. حقیقت، عبدالرفیع؛ **تاریخ جنبش سرداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری**؛ تهران: علمی، ۱۳۶۳.
۱۵. خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی؛ **تاریخ حبیب‌السیر**؛ ج ۶، تهران: کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
۱۶. \_\_\_\_\_؛ **دستورالوزراء**؛ با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی؛ تهران: کتابفروشی اقبال، ۱۳۱۷.
۱۷. رویمر، هانس روبرت؛ **ایران در راه عصر جدید**؛ ترجمه آذر آهنچی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.

۱۸. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق؛ **مطلع السعدین و مجمع البحرین**؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی؛ ج ۱، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳.
۱۹. \_\_\_\_\_؛ **مطلع السعدین و مجمع البحرین**؛ به تصحیح محمدشفیع لاهوری؛ ج ۲، لاهور: [بی‌نا]، ۱۹۴۶ م.
۲۰. شامی، نظام‌الدین؛ **ظفرنامه**؛ به سعی و اهتمام فلکس تاوور؛ پراگ: چاپخانه دولتی پداگوژیک، ۱۹۵۶ م.
۲۱. شوشتری، سیدنورالله؛ **مجالس المؤمنین**؛ ج ۲، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶.
۲۲. الشیبی، کامل مصطفی؛ **تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم**؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹.
۲۳. صفا، ذبیح‌الله؛ **تاریخ ادبیات ایران**؛ ج ۴، تهران: فردوس، ۱۳۷۲.
۲۴. فرزام، حمید؛ **روابط معنوی شاه نعمت‌الله با سلاطین ایران و هند**؛ اصفهان: انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، ۱۳۵۱.
۲۵. فصیحی خوافی، احمد بن جلال‌الدین؛ **مجمّل فصیحی**؛ به تصحیح محمود فرخ؛ مشهد: باستان، ۱۳۴۱.
۲۶. کریمی، علیرضا؛ «نقابت و نقیبان در ایران عصر ایلخانی»، **پژوهشنامه تاریخ اسلام**؛ س ۱، ش ۱، پائیز ۱۳۸۹.
۲۷. کلاویخو، روی گونزالس؛ **سفرنامه**؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۶.
۲۸. کنارودی، قربانعلی و سهیلا نعیمی؛ «علل ماندگاری حکومت سادات آل‌کیا در گیلان»، **فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی**؛ س ۹، ش ۳۴، تابستان ۱۳۹۰.
۲۹. گروسه، رنه؛ **امپراتوری صحرانوردان**؛ ترجمه عبدالحسین مکیده؛ تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
۳۰. لمب، هارولد؛ **تیمور لنگ**؛ ترجمه علی جواهر کلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴.
۳۱. لمبتون، ا.ک.س؛ **مالک و زارع در ایران**؛ ترجمه منوچهر امیری؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.
۳۲. مرعشی، سیدظهرالدین بن سیدنصیرالدین؛ **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**؛ به تصحیح و اهتمام عباس شایان؛ تهران: چاپخانه فردوسی، ۱۳۳۳.
۳۳. معصوم علی‌شاه، محمد معصوم شیرازی؛ **طرائق الحقایق**؛ با تصحیح محمدجعفر محبوب؛ تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۴۵.

۳۴. منز، بتاتریس فوربز؛ برآمدن فرمانروایی تیمور؛ ترجمه منصور صفت گل؛ تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵.
۳۵. میرجعفری، حسین؛ تاریخ تیموریان و ترکمانان؛ تهران: سمت و اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۱.
۳۶. میرخواند، محمد بن سیدبرهان‌الدین خواند شاه؛ تاریخ روضه الصفا؛ ج ۶، تهران: خیام، ۱۳۳۹.
۳۷. در تاریخ تیموریان با مغول‌ها؛ نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره فیش ۲۵۴۰ و ۲۵۴۱.
۳۸. نخجوانی، محمد بن هندوشاه؛ دستور الکاتب فی تعین المراتب؛ به سعی و اهتمام و تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، مسکو: [بی‌نا]، ۱۹۷۱ م.
۳۹. نطنزی، معین‌الدین؛ منتخب التواریخ معینی؛ به تصحیح ژان اوین؛ تهران: خیام، ۱۳۳۶.
۴۰. نوایی، عبدالحسین؛ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
۴۱. \_\_\_\_\_؛ رجال حبیب‌السیر؛ تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۴.
۴۲. هینتس، والتر؛ تشکیل دولت ملی در ایران؛ ترجمه کیکاوس جهان‌داری؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
۴۳. یزدی، شرف‌الدین علی؛ ظفرنامه؛ به تصحیح محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷.